

آقای امیر خسروی! بهرتر نیست شخصا اعلام بازنشستگی دیر هنگام کنید؟

هموطن گرامی آقای بابک امیر خسروی،

بخش یکم و دوم مقاله شما را در رابطه با انتقادات از آقای عموی و یا در واقع ریختن زهر دشمنی به جنبش های ملی و بویژه به حزب توده ایران و کوبیدن خود عموی بعنوان یک نماد توده ای در روزنامه های اینترنتی خواندم. به نظر بنده نسل بعد از شما، اگر حضرتعالی تجربیات غنی و دانش تان را در خدمت به محرومان جامعه بگیرید، بسیار مفیدتر است، تا نوشتن این نوع انتقادهای دفاعیه ای. در واقع در این آخر عمر دیگر در شأن و شخصیت شما هم نیست، بخاطر "جائی و مقامی" که امکان بدست آوردن آنها بسیار کم است، در مسیری قلم بزنید که بخودتان لطمه وارد بیاورید. بدون شک اگر این نکته بسیار ساده را از این هموطن کوچکتان بپذیرید، احترام من و هزاران مانند مرا نسبت به خودتان بمراتب بیشتر خواهید نمود و ارزش کارتان نیز ثمر بخش تر خواهد بود تا خراب کردن خود و یکی از قهرمانان زنده زندان های دیکتاتوران که بنا بفرموده خودتان، "چهار دهه از بهترین ایام زندگی خویش را بخاطر پایبندی به آن چه باور دارند، در زندان و تبعید گذرانده، دشواری و محرومیت ها را با سربلندی و عزت نفس متحمل شده اند". البته بنده به خودم اجازه نمی دهم به حضرتعالی نصیحت کنم و اگر به عقیده شما این توصیه دوستانه مانند نصیحت به نظر می رسد، بنابراین آن را پس می گیرم. ولی در اینجا یک مثالی باید به عرضتان برسانم که به نظرم در این رابطه ضروریست: گویا چندی پیش یکی از وزرای سوئدی که در گرد همائی لیبرال ها یا جبهه ملی های ایرانی در سوئد شرکت کرده بود و ترکیب سنی شرکت کنندگان در آن گردهم آئی را دیده بود، که اکثریت آن ها از شصت سال به بالا داشته اند، در یک جمعی از آنان گفته بود که: "شما نمی توانید نماینده مردم و ملیت های ایران باشید، زیرا جامعه امروزی و جوان ایران اکثرا سنی از سی و پنج سال به پائین دارند". در اینجا اگر کاملا به این آقای وزیر حق ندهیم، اما در اصل ایشان مسئله درستی را مطرح کرده اند. بنابر این حضرتعالی و احتمالا خود بنده با افکار پنجاه سال پیشمان امکان دارد نتوانیم نمایندگی قشر جوان ملیت های ایران را بعهده داشته باشیم و خود را سخن گوی آنان بنامیم. شاید شما بفرمائید: "منکه خود را نماینده جوانان نمی دانم و فقط می خواهم تجربیاتم را در اختیار آنان قرار دهم و یا تحریف تاریخ را تصحیح نمایم". در اینجا اگر چنین ادعائی بشود، زمانی ارائه تجربیات و تصحیح تاریخ ثمر بخش خواهند بود که صادقانه و بدون کینه و نفرت، نسبت به فردی و گروهی یا ایدئولوژی خاصی ارائه شود. اما باکمال تأسف از نوشته شما بوی تعفن نفرت، برای مثال نسبت به هم رزم سابق خودتان دکتر کیانوری و به حزب توده ایران و پیش از همه نسبت به ملیت های اقلیت که خودتان زمانی عضوی از این ملیت ها بوده اید، برخاسته و جدا مشام را می آزد. گویند، قضاوت بی طرفانه در صفحات زرین تاریخ ثبت خواهد شد. امیدواریم حداقل در آینده به خطا نرویم. قبل از ادامه یک نکته را باید به عرضتان برسانم، بنده نه وصی و نه وکیل آقای عموی هستم و نه قصد دفاع از حزب توده ایران و رهبران آن را دارم، بلکه می خواهم بدون کینه از هر چیزی یا هر کسی، واقعیت را بیان کنم. باز هم از حضورتان عذر می خواهم، شما در اینجا با وصف استناد کردن به آرشیو دست اول (روسی آن) در رابطه با ملیت ها و قصد و هدف استالین و میرجعفر باقر اوف، چیز تازه ای ارائه نمی فرمائید. نظیر این بیانات تبلیغی گوش خراش را ده ها سال است که می توان از گزارشات مأموران انتلیجنت سرویس و سازمان سیا خواند که مرتب نیز توسط

جناح راست سلطنت طلبان تکرار می شود. متمنی است از نو مروری بر این نقل قول ها و جملات خودتان را بفهمائید:

"مایه نهایت تأسف است که آقای عموی، با وجود اسناد و نوشته های فراوان که به وضوح نشان می دهد هم تشکیل یک شبه فرقه و هم سقوط آزاد آن، بدستور استالین صورت گرفته بود، هنوز ماجرای فرقه را اصیل و نقش تجاوزگرانه شوروی را نا دیده می انگارد. آقای عموی در خاطرات خود (« درد زمانه» صفحه 26)، متأسفانه حرف های ساختگی کیانوری درباره « تهدید رسمی اتمی ترومن» را تکرار می کند. و حتی چیزهایی از خود، نظیر: « خطر جنگ اتمی»، « هشدار ترومن به استالین» و حتی «التیماتوم شورای امنیت به شوروی» را به آن می افزاید!! بی پایه و افسانه بودن « تهدید اتمی» را در کتابم به تفصیل شرح داده ام." در بخش دیگر آمده:

"روی این موضوع از برای آن مکث می کنم که هم اکنون تشنجات قومی در نقاط مختلف از جمله در میان ایرانیان عرب تبار و کردها، همراه با تحریکات خارجی، یکپارچگی ایران را تهدید می کند."

شما در مورد مسئله آذربایجان و کردستان همان چیزهایی را که در پیش ذکرش رفت، تکرار فرموده اید. یعنی ناخواسته و بدون جیره و مواجب بزرگترین خدمت را به شاخه راست امپریالست های جهانخوار نموده اید. در اینجا شما هر چه هم دلتان می خواهد می توانید به شوروی و استالین و باقر اوف و غیره نثار کنید و هیچ کسی هم حرفی ندارد، اما در سراسر مقاله حتی یک کلمه نه بد بلکه واقعیت تلخ را درباره انگلستان و آمریکا که به مراتب اشغالگرتر و یا تجاوزگرتر از شوروی بودند نگفته اید! در رابطه با اولتیماتوم ترومن به استالین، ارتشبد فردوست، دوست جانا جانی و همکلاسی شاه در صفحات 148 و 149 خاطراتش آورده است: "یک روز محمد رضا به من گفت که خوشبختانه این رئیس جمهور آمریکا (ترومن) خیلی محکم با روس ها صحبت کرده" و در پاورقی صفحه 149 آورده شده، "قاعدتا اشاره به اولتیماتومی است که پرزیدنت ترومن در سال 1946 به استالین داد. ماجرای این اولتیماتوم را ترومن بعدها، در سال 1952 فاش ساخت."

پس آقای امیر خسروی عزیز، اولتیماتومی افسانه ای و ساخته کیانوری نبوده، بلکه آمریکا با داشتن انحصار بمب اتمی در هر مذاکره ای با نیروهای مخالفش و از جمله در رابطه با خروج ارتش سرخ از ایران، از آن می توانسته استفاده کند. بعلاوه درباره افکار فرصت طلبانه همان آقای ترومن که احتمالا غیر مستقیم مورد حمایت شما است، نیویورک تایمز در تاریخ 24 ژوئیه 1941 نوشته اند که ترومن در یک سخنرانی در شهر سیاتل ایالت واشنگتن، پس از حمله آلمان هیتلری به شوروی در همان سال، گفته بوده: "اگر دیدیم که آلمان ها در این حمله پیروز شدند، باید به کمک روس ها برویم و اگر روس ها برنده شدند به کمک آلمان ها برویم و از آن طریق هر تعداد ممکن نیز از آن ها را بکشیم". (ترجمه از نگارنده و نقل از هورویتس، جنگ سرد، صفحه 52). قابل ذکر است که با پشتوانه انحصار بمب اتمی بود که آمریکا در کنفرانس پوتسدام ماه اوت 1945 همه چیز را به شوروی ها دیکته می کرد. (همان منبع صفحه 66). لذا از کسی مانند ترومن با این طرز فکری که گفته شد، بعید نیست که ایشان جدا تهدید اتمی هم کرده باشند. اکنون که حتا خود این آمریکائی ها به سیاست تهدید آمیزشان در آن زمان اعتراف کرده اند، شما دیگر چرا می خواهید با بیان این مسئله، غیر مستقیم، از ترومن دفاع کنید؟! متمنی است اگر فرصت کردید، کتاب دیپلوماسی اتمی، نوشته آلپرویتس را بخوانید، با اطمینان آنگاه بیشتر به واقعیت پی خواهید برد. بهرحال، متأسفانه باید گفت، که اگر آمریکا و انگلستان صدها هزار دلار سرمایه گذاری می کردند، بدون تردید نمی توانستند به آن نتیجه ای برسند که یک شخصیت چپ سابق و معروف با نیروی خودش برای آنها بدست آورده و به احتمال بسیار قوی حتا یک سنت بی قابل و سیاه هم از آن ها دریافت نکرده است. آقای امیر خسروی، شما در جمله بعدی که در

دنباله نقل قول فوق آورده شده، بدترین توهین را حداقل به کردها کرده اید. بنده فکر نمی‌کنم که عرب‌ها و کردها در ایران نیازی به تحریکات خارجی داشته باشند. اگر شما کمی انصاف داشته باشید، خودتان خوب می‌دانید که کردها اقلاً درصد سال گذشته خود قربانی بیگانگان و سرسپردگان آنان بوده‌اند. در ضمن شما برای جلوگیری از تجزیه ایران زیاد سنگ به سینه می‌زنید. ولی پدران شمای نوعی دلشان برای تجزیه کشور نمی‌سوخت و اجازه دادند که حاکمان تن‌پرور و ناتوان و بدبخت ایران در گذشته بخش‌هایی از این کشور را در جنگ‌های احمقانه ببازند و دو دستی تقدیم این چنین بیگانگانی بنمایند. نمونه بارز آنها، تاجیکستان، افغانستان، آذربایجان شرقی، قسمت‌هایی از کردستان و نهایتاً سرزمین بحرین بود که همه این مناطق در قبل بخش‌هایی از ایران بوده‌اند. پس احتمالاً نگرانی حضرتعالی تجزیه ایران نیست، بلکه از دست رفتن هژمونی خلق حاکم می‌تواند باشد که در آن صورت ساعد مراغه‌ای‌ها و اردلان‌ها و سید حسن تقی‌زاده‌های امروزی و غیره دیگر قادر نخواهند بود در دستگاه دیکتاتوران آنان وزیر و وکیل و نایب‌السلطنه بشوند.

در واقع این نکات و بویژه تحریف به احتمال زیاد آگاهانه وقایع جنبش‌های آذربایجان و کردستان در بخش اول مقاله انتقادی شما خطاب به آقای عموی مرا بیش از هر چیز دیگر وا داشت که این مطلب را در پاسخ به شما بنویسم و در مرحله نخست برای رسانه‌هایی که مقاله شما در آن درج گردیده، ارسال نمایم که برای قضاوت نهایی به اذهان عمومی برسانند. نکته اول جو ضد کمونیستی حاکم بر جملات شما در مقاله و همانطور که اشاره شد، کینه شخصی بی‌حد و مرز به دبیر اول سابق حزب توده ایران، دکتر کیانوری که خودتان بیش از سی سال هم رزم او بوده‌اید و بر تمام مصوبات آن زمان حزب مورد انتقاد شما، صحنه گذاشته بودید، می‌باشد. نکته دوم موضع تند ضد ملیت‌های اقلیت در ایران است که ناخودآگاه، زبانم لال، حتی چندگامی هم از تعداد اندکی از ناسیونالیست‌های خلق حاکم پا را فراتر نهاده‌اید. متأسفانه این نکته آخر مرا بیاد حرف درستی از یک زن قهرمان و پیشمرگه از کردستان عراق که در سال‌های پیش در یک مراسم عید نوروز در بحثی دو جانبه بیان داشت، انداخت. ایشان با یک آه سردی گفتند: "ماموستا ما با خلق‌های عرب و فارس و ترک کم‌ترین مشکل را داریم، آن کمترین هم با دیکتاتورهاست نه با مردم عادی. اما دردسر و مشکل ما با کردهای به عرب شده و به فارس شده و ترک شده می‌باشد". این مثال واقعاً رنج‌آور است، زیرا برخی از ماها برای دستیابی به منافع شخصی و زودگذر خود، حتا حاضریم به ملیت و هویت خویش پشت کنیم!

در اینجا بنده نه قصد جسارتی به حضرتعالی را دارم و نه آنگونه که ذکرش رفت، هیچ قصد دفاعی از دکتر کیانوری و آقای عموی و حزب توده ایران که خودتان عضو کمیته مرکزی آن بوده‌اید، دارم. هر کسی هم نوشته‌های بنده را خوانده باشد، بدون تردید خوب می‌داند که من چه موضعی دارم و چگونه می‌اندیشم. بعلاوه بنده استالین و باقراوف و نظیر آنان را نیز گرگانی در پوست میش و ناسیونالیست کور می‌پندارم. پس فکر نمی‌کنم کسی، حتا شارلاتان‌های سیاسی نیز جرأت کنند تهمت ناروای دفاع از منافع شخصی و یا دفاع از فرد و گروه و ایدئولوژی ویژه و ضد مردمی را به من بزنند و هیچ مایل هم نیستم به کسی تهمتی ببندم. بنده کرد هستم و هیچ حقوقی به غیر از شناسائی ملیتم نخواسته و نمی‌خواهم. پر مسلم است، برای رسیدن به این هدف والا و یک حاکمیت مردمی و دموکراتیک بر جامعه ایران، ده‌ها سال صادقانه رزمیده‌ام و در آینده نیز در این راه خواهم رزمید.

بهر حال از آنجا که هم حضرتعالی (بنا به برخی از نوشته‌هایتان) و هم بنده بنا به وجدان و ایمانم به حقوق برابر برای همه انسان‌ها و ملیت‌های ایران، می‌کوشیم مطالبی را بیان داریم که در تاریخ نام‌نیکی بجای گذاریم، پس بنظر من هیچ چیز و مطلبی بهتر از گفتن واقعیت، اگر به زیان خود آدم هم باشد و دوری جستن از تبلیغات و تحریف‌ها به این اهداف نمی‌تواند خدمت کند. بنده می‌خواهم در اینجا اشاراتی به بخش اول مقاله انتقادی شما به

سخنرانی آقای عموی، با در نظر گرفتن آن دو نکته ذکر شده پیشین، بنمایم. ای چه بسا شما در آینده تجدید نظری در افکارتان بفرمائید که باعث خوشحالی همه بشود و این خود گامی باشد در راه نزدیکی نیروهای صادق و انقلابی اپوزیسیون.

آنچه که به دکتر کیانوری رهبر سابق حزب توده ایران مربوط می شود (حالا راهش درست یا غلط) بحث من نیست و آن را دیگر تاریخ باید قضاوت کند، که ایشان تمام عمرش را در راه آرمانش رزمید و بر سر آن ماند و در ایران محمد رضاشاه و آیت الله خمینی هم هیچ شانس نداشت که وکیل و یا وزیر شود و عاقبت هم بعد از آن همه تهمت در شوهای تلویزیونی چندش آور و مسخره، او را مسخ و محبوس و خوار نمودند و نهایتاً زجر کشش کردند. آقای عموی هم امروز مانند همه افراد اپوزیسیون دیگر در داخل کشور، در زندان بزرگی به وسعت ایران بسر می برد و احتمالاً نمی تواند دست از پاخطا کند و چیزی هم که می گوید، باید رنگ و لعاب اسلامی داشته باشد و یا حتا یک جمله علیه روحانیت جنایتکارش نیز بیان نکند. و اگر مطلبی هم در رابطه با گذشته می نویسد، فکر نمی کنم قصداً تحریفی در آن انجام گیرد. زیرا ما می دانیم نوعی از انسان ها، فقط برای هدف خاص خویش حاضر می شوند بسود یک ایدئولوژی، ننگ تحریف و دروغ و نیرنگ را به جان بخرند، به این امید که اگر تحولی بوجود آمد به نوائی برسند. یعنی پیراهنی هم به آنان داده شود. اما این کار در شأن شخصیتی مانند عموی نمی تواند باشد و خودش هم خوب می داند، در این آخر عمر نه فقط در این سیستم ها بلکه در انقلاب بعدی و در سیستمی که حتی اگر خود شما هم در رأس آن قرار گیرید، هیچ شانس برای رسیدن به اهداف شخصی خویش ندارد و خود حضرتعالی تأیید خواهید نمود که بعد از هر تحول دیگری در ایران، عموی با سابقه طولانی توده ای بودن نه اینکه یک پیراهن حتی یک زیر پیراهن هم بدست نخواهد آورد. ولی در عوض کسانی که تمام گذشته خود را به سود ایدئولوژی "حزب باد" نفی می کنند، نه اینکه شانس گرفتن پیراهن دارند، بلکه حتی پالتو و کلاه شاپو هم برتن و سرشان خواهند نمود. پس بنظرم آقای عموی در چنین شرایطی مگر دیوانه باشند که دست به تحریف تاریخ بزنند. با این توصیف روشن است که در پشت هر تحریف و دروغ و نیرنگ یک هدف خوابیده است. اگر ما واقعا حساب خود را از حساب آن نوع شارلاتان های سیاسی و اعضای "محترم حزب باد" که اهداف ویژه ای را دنبال می کنند و در کنار گود نشسته و مترصد فرصتی هستند، جدا کنیم و به مسائل واقع بینانه تر بنگریم، خوب می دانیم که هر انسان قلم بدستی قادر است با چرخش قلمش از غول سیاه، فرشته سفید بسازد و بر عکس، که بدان وسیله، مسئله را کاملاً به دلخواه خود بنمایاند. اما بنده شک دارم که حضرتعالی چنین قصدی را داشته باشید و حتماً هم ندارید. ولی با این حال در مقاله انتقادی خود از آقای عموی فرموده اید، استالین و باقراوف قصد داشته اند که آذربایجان جنوبی را به آذربایجان شوروی سابق وصل کنند، یعنی قصد تجزیه ایران را در سر پرورانده اند. بنده عین جملات خودتان را در اینجا می آورم:

"اسناد نشان می دهند آن چه میرجعفر باقروف همه کاره آذربایجان شوروی، در سر می پروراند و وسوسه ذهنی اش بود، جدا سازی آذربایجان ایران و اتصال اش به آذربایجان شوروی و تحقق رویای اش: « پدر آذربایجان واحد » بود که با خود به گور برد! اظهارات باقروف دو هفته پس از ورود ارتش سرخ به هیات ویژه اعزامی به آذربایجان ایران به رهبری سرهنگ عزیزعلی اوف، از انگیزه ها و نقشه های استالین- باقروف، پرده بر می دارد « اگر در رگ های ما یک قطره خون آذربایجانی جاری است، باید دیر یا زود آذربایجانی های مقیم آن جا را با برادران جدا مانده عزیزشان، یعنی خلق آذربایجان شوروی پیوند دهیم... غیرت ما، ناموس ما، انصاف ما، ما را مجبور به اجرای این کار می کند.»

اولاً امکان دارد باقراوف ناسیونالیست چنین جمله ای گفته باشد و احتمالاً هم گفته است. ولی چیزی که بنده و صدها هموطن دیگر که بایگانی (آرشیو) های انگلیسی ها، دشمن درجه اول

شوروی سابق را بررسی نموده ایم، بدون اغراق حتی آن‌ها نیز کمترین اشاره‌ای به چنین ادعای حضرتعالی و آقای جمیل حسنی، تاریخدان که بایگانی‌ها یا آرشیو شوروی را بررسی نموده و احتمالاً از سیاه سفید ساخته‌اند (نمی‌دانم)، کرده‌اند. دوماً بفرض اینکه استالین و باقراوف چنین نظری داشته‌اند که متأسفانه این خصوصیات همه هژمونی طلبان بوده و هست و از جمله بنابه آن اسناد و گفته شما، می‌خواسته‌اند آذربایجان بزرگ و متحد را بوجود آورند و ضمیمه شوروی کنند. اما شما خودتان بدرستی فرموده‌اید که گویا پیشه‌وری با صداقت چنین هدفی نداشته است و بقول خود شما، هنگامی که از کمک نظامی استالین و باقراوف برای دفاع از حکومت خود مختار آذربایجان، مأیوس شده، با عصبانیت و خشم عکس العمل نشان داده‌اند. لذا نمی‌خواسته و در هیچ سند رسمی هم نیاورده‌اند که آذربایجان از ایران جدا و ضمیمه شوروی شود. اگر باز هم بفرض، اینطور نبوده و شما درست می‌فرمائید، آیا نباید از خود بپرسیم، چه عواملی باعث می‌شوند که یک ملتی نخواهد با ملت دیگری که صدها سال با هم بوده‌اند، به زندگی در کنار هم ادامه دهند؟! آیا شما هیچ شنیده‌اید که مثلاً فرانسوی‌ها یا آلمانی‌های سوئیس، قصد تجزیه کشورشان را داشته باشند و یا بخواهند به خلق‌های همزبان خود، در فرانسه و آلمان، بپیوندند؟ بدون شک نه! پس باید عامل را بررسی کرد و معایب را از بنیاد برافکند، نه با تهمت و برانگیختن احساسات مردمان خلق حاکم و یا با زور شمشیر کسی یا ملتی را و داشت که زیر چتر ما بماند. واقعا طرح این نوع مسائل و به اصطلاح انتقادات درد فراوان مردم و ملیت‌ها در جامعه بدبخت و آخوند زده و ناسیونالیست زده ما را درمان نمی‌کند.

بهمین دلیل بنده فکر می‌کنم، آقای عموی کرد کرمانشاهی، آنچه که در رابطه با ملیت‌های ایران گفته‌اند تا حدود زیادی درست است. اکنون چرا ما باید فقط بخاطر رسیدن به نتیجه دلخواه خود، همان قضیه سیاه را سفید جلوه دادن مطرح کنیم و در این رابطه جنبش‌های آذربایجان و کردستان را کاملاً وابسته به بیگانگان بدانیم و آب تپه‌پیر روی دست دیکتاتوران و فنودال‌های واقعا جنایتکار که بعد از شکست این جنبش‌ها چهره کریه آنها بر هیچکس پوشیده نماند، بریزیم؟! آقای امیر خسروی آیا واقعا شما معتقد نیستید که بعد از شکست جنبش‌های آذربایجان و کردستان فقط فنودال‌ها در آن مناطق شادمان شدند؟! اگر پاسختان منفی است، پس بنده متأسفانه برخلاف خواست درونیم، باید در صداقت شما بعنوان یک سیاست‌مدار قدیمی و با تجربه شک کنم! زیرا آنگونه که از برخی از نوشته‌هایتان بر می‌آید، دنبال کردن چنین سیاستی، با نگرانی زیاد باید گفت، در خدمت سلطنت طلبان و آمریکا می‌تواند باشد. شما با دشمنی و کینه‌ای که نسبت به هم‌رزم سابق خودتان دکتر کیانوری و حزب توده ایران دارید، می‌کوشید همانگونه که در پیش ذکر شد، از سفید سیاه و از سیاه سفید بسازید. آرزومندم که در برخی زمینه‌های مطرح شده از طرف شما، من مرتکب اشتباه شده باشم. اگر اینطور است از همینجا از شما عذر می‌خواهم. ولی در یک نکته اطمینان دارم که اشتباه نمی‌کنم و به حق شدیداً از شما انتقاد می‌نمایم و آن مسئله قضاوت نادرست‌تان در رابطه با ملیت‌های ایران و پیش از همه ملت کرد است. ملتی که زنده یاد قاضی محمد در راه حقوقش بیگناه به دار آویخت شد. متمنی است به اسناد دادگاه تجدید نظر قاضی‌ها در سال 1947 که اکنون بعد از 58 سال منتشر شده رجوع کنید. پس این نوع بر خورد شما، به مسئله ملیت‌ها، بی‌تردید اختلاف برانگیز است و ره به اتحاد ملیت‌های ایران نخواهد برد.

مطمئن باشید تنها راه آزادی ملیت‌های ایران و رسیدن به هدف والای دموکراسی شناسائی حقوق آنهاست و آن باید از تونل فدرالیسم در جامعه کثیرالملله ایران عبور کند. به امید اتحاد، همبستگی و پیروزی ملیت‌های ایران

هایدلبرگ، آلمان فدرال 27 ماه مه 2005
دکتر گل‌مراد مرادی